

منبع اصلی درس: کتاب خانم مشیرزاده

ضرورت نظریه پردازی در روابط بین الملل چیست؟

۱. یافتن روابط یا قواعد علت و معلولی مابین رخ دادها

۲. توامندسازی بشر در تعمیم دادن

۳. گمانه زنی قرین به واقعیت برای سناریوهای آتی

۴. فهم و شناخت بهتر و عمیق تر پدیده

Economics ----- Politics

(wlth)

(power)

اهم سوالاتی که نظریات روابط بین الملل در صدد پاسخگویی به آنانند:

۱. منافع ملی چیست؟ مصادیق آن کدامند؟ National Interest

در صورت تزاخم و تعارض منافع ملی و ایدئولوژی کشورها چه باید کرد؟

۲. بازیگران یا کنشگران در روابط بین الملل چه کسانی اند؟ Actors

۳. علل جنگ و شرایط صلح چیست؟ لازمه بقا چه چیز است؟ Survive

والتز: تئوری ها قوانین سیاست بین الملل یا الگوهای رفتار ملی را تشریح می کنند.

اسمیت: نظریه ها در تلاشند تا رفتار یا فهم دنیای درون ذهن رهبران کشورها را پیش بینی نمایند و توضیح دهند.

وایت: نقطه مرکزی نظریه پردازی، توضیح نبرد برای قدرت، توضیح ماهیت جوامع بین المللی، و امکان سنجی تشکیل یک جامعه جهانی است.

دال: استفاده از داده های تجربی برای تست فرضیه هایی در رابطه با جهان مثل «لیبرال-دموکراسی ها به جنگ یکدیگر نمی روند»

باترفیلد و وایت: تئوری ها سعی و تلاششان اینست که کاربرد مفاهیمی همچون موازنه قدرت را شفاف نمایند.

نظریه انتقادی: منتقد گفتمان سلطه در روابط بین الملل و خواهان تغییر پارادایم ها در آنست. این تغییر لازم است تا بتوانیم به نظام بین الملل مطلوب دست یابیم.

تئوری هنجاری و اخلاقی:

تئوری سازه انگاری (تئوری تاسیسی): تئوری ها، چگونگی تئوریزه کردن خود نظریه هاست؛ ادعاهای معرفت شناسانه. این نظریات ادعاهای معرفت شناسانه در رابطه با جهان شناسی و ... را تحلیل می کنند که بتوانند تحلیل بهتری داشته باشند.

در واقع، توصیف قرین واقعیت از پدیده های رخ داده در عرصه روابط بین الملل، وظیفه نظریات و نظریه پردازی در روابط بین الملل است. اصطلاحاً با چشم تیزبین، نظام بین الملل را مشاهده و نظاره کردن لذا پیش شرط اولیه برای رسیدن به حاق واقع، صحیح دیدن آن است.

۵ عنصر نظریه پردازی در روابط بین الملل

۱. بازیگر و کنشگر: اولین چیزی که دیده می شود. Actors

۲. نگاه به انسان View of Individual

اینکه چگونه باید به این موجود نگریست؟ خوش بین / بدبین / ...

۳. نگاه به دولت به عنوان یک بازیگر View of State

اینکه جایگاه و شان دولت چیست؟

۴. نگاه به نظام بین الملل International System (IS)

یک نظریه باید علل صلح و جنگ را تبیین کند. دلیل حضور امپراتوری ها و دموکراسی ها در جنگ و صلح چیست؟ آیا فطرت شر انسان موجب بروز جنگ می شود؟

لذا در پی یافتن شاکله اصلی نظام بین الملل است؛ اینجا مفهوم Anarchy (هرج و مرج) متولد می شود.

Anarchy: The Absence of Central Authority (فقدان اقتدار مرکزی / قدرت فائقه / قاهره)

در پی یافتن پاسخ این پرسش و فرضیه است که آیا نظام بین الملل را در هرج و مرج می بیند یا خیر؟

۵. آیا امکان تغییر وجود دارد؟ the Possibility of Change

والت: قاعده بر اینست که سیاستمداران، نظریات روابط بین الملل را رد می کنند.

اما یک پیوند غیرقابل گسست میان دنیای انتزاعی نظریه پردازی و جهان سیاست واقعی وجود دارد.

فهمیدن معنادار حجم عظیم اطلاعات روزانه ما را ملزم می کند از نظریات علمی استفاده کنیم.

حتی سیاستمدارانی که به تئوری ها واقعی نمی نهند، حداقل در ذهن خود از نظریات استفاده می کنند حی اگر آن را بیان نکنند. حداقل به این منظور ناگزیرند در ذهن استدلال کنند تا به تصمیم برسند. این استدلال پیش زمینه ای نظری دارد. اگر بخواهید سیاست صواب را انجام دهید، با مبانی اصولی غلط نمی توان آن را انجام داد. بر عکس، اگر قائل به نظریه پردازی باشید، و از جهان واقعی اطلاعی نداشته باشید، نخواهید توانست سیاست صائب را در پیش گیرید. لذا اولین گام، شناخت جهان کنونی (عینیت ها) است. به همین خاطر از نظریه ها به خاطر کاربردی بودن آنها استفاده می کنند؛ چه بدانند و چه ندانند.

عدم توافق سران، از عدم توافق بنیادی تری راجع به گروه های اساسی پایه ای که به خروجی بین المللی شکل می دهند نشات می گیرد.

مثال: چگونه باید با چین رفتار کرد؟ مهارش کنیم؟ تحریمش کنیم؟ محاصره کنیم؟ جنگ کنیم؟ تهدید کنیم؟ یا ...؟

رنالیسم

گفتمان مسلط روابط بین الملل در جنگ سرد رنالیسم بوده است

این نظریه به رسیدن به نظم و صلح در جهان بدبین است. (دلیل: آنارشی و هرج و مرج)

نگاه به روابط بین الملل از منظر رنالیسم چگونه است؟

کلیدواژه های این نظریه: قدرت/ منافع ملی/ معمای امنیتی/ خودیاری

دو متفکر سیاسی قبل از قرن ۲۰: توماس هابز و نیکولو ماکیاوولی سردمداران رنالیسم در قرون گذشته بوده اند.

در قرن ۲۰، هانیس جی مورگنتا المانی الاصل ساکن امریکا نویسنده کتاب «سیاست در میان ملل (Politics among Nations)» (انجیل روابط بین الملل)

۱. توصیف از نظام بین الملل: آنارشی (the Lack of Central Authority)

آنارشی یعنی نبود یک قدرت مرکزی که در بقیه تحولات در نظام بین الملل تاثیر دارد

۲. توصیف از دولت: (State as Actors)

دولت ها بعنوان بازیگران نظام بین الملل که کنش آنها، تحولات نظام بین الملل است.

۳ و ۴. معمای امنیت و بقا: پاسخ بازیگران برای حفظ بقا و امنیت خود، کسب قدرت بیشتر است.

قسمت هایی از کتاب مورگنتا:

طبیعت بشر منفعت طلب است و در اوج، به منافع ملی می رسد. هماهنگونه که انسان ها منفعت طلب هستند، جوامع نیز منفعت طلب می شوند. (وجه تمایز رنالیسم کلاسیک و نو)

یکی از ویژگی های رئالیسم اینست که به عینیت اهمیت می دهد و برعکس به ذهنیت هیچ اهمیتی نمی دهد.

ویژگی های رئالیسم:

Truth, Evidence, Reason, Objectivity

نگاه رئالیسم ریشه در طبیعت بشری با دو جنبه هابزی (انسان گرگ انسان) و منفعت طلبی دارد.

در رئالیسم کلیدی ترین مفهومی که راهنمای حرکت دولت ملت ها در نظام بین الملل است، مفهوم منفعت می باشد. و برای رسیدن به آن باید قدرت داشت. در واقع بدون قدرت، منفعتی بدست نمی آید.

در این نگاه، دولتمردی رئالیست است فکر و عمل او بدنبال منفعت و قدرت است.

رابطه اخلاق و سیاست از نگاه رئالیسم:

در گفته های مورگنتا، آنچه مهم است نتیجه است و نه انگیزه سیاستمدار. اگر یک دولتمرد، نیت خیر داشته باشد، ما نمی توانیم نتیجه بگیریم که در روابط خارجی موفق است. در سیاست خارجی اخلاق باید کنار گذاشته شود اگر چه که در سیاست داخلی باید رعایت شود.

ملاک سنجش ما در سیاست خارجی موفقیت است. عمل سیاسی موفق / موفقیت در رسیدن به هدف سیاسی (successful political action)

تنش میان اصول اخلاقی و الزامات عمل سیاسی موفق

رئالیست ها اظهار می کنند که اصول اخلاقی نمی تواند بر فعالیت های دولت حاکم شود. اما تحت شرایط زمانی و مکانی خاصی می توان اخلاق را در سیاست دخیل کرد.

تمایز اخلاق فردی و اخلاق دولتی: اگر به فرد و شخص باشد، می تواند با خود بگوید که بگذار عدالت محقق شود حتی اگر جهان کن فیکون شود. اما وقتی پای دولت وسط باشد، دولت حق ندارد چنین حرفی بزند. در حالیکه شخص، حق اخلاقی دارد که خود را در دفاع از یک اصل اخلاقی فدا کند، دولت هرگز چنین حقی را ندارد که سد راه اقدام سیاسی موفق شود. در واقع این همان اصل اخلاقی است بنام «اصل اخلاقی بقای ملی».

...

اخلاقیات بمعنای عام، اقدامات انجام شده را مورد قضاوت می نشیند. با این شیوه که آیا با اصول همخوانی دارد یا نه؟ اما وقتی به مسائل سیاسی مربوط می شود، اخلاقیات سیاسی جهت قضاوت باید بکار برده شود. پیامدهای سیاسی واقعه (عمل یا اقدام) را می بیند و آن را اخلاقی یا غیر اخلاقی می نامد.

تعریف قدرت / رابطه قدرت و منفعت

یک نکته رئالیست ها این است که می گویند قدرت مفهومی نسبی است و ما هیچ گاه نمی توانیم بگوییم که این مقدار از قدرت کافی است و نیاز به قدرت بیشتر نیست. مثلاً امریکا هیچگاه نمی تواند بگوید فلان قدر کلاهدک هسته ای داشته باشیم کافی است. در حالی که ۵ کلاهدک هسته ای کل زمین را زیر و رو می کند. حال باید دید که ما چقدر باید در قدرت پیشرفت کنیم تا بتوانیم بگوییم که به میزان لازم قدرتمند شده ایم.

ما یک وقت از قدرت صحبت می کنیم و یک وقت باید دید تلقی طرف مقابل از قدرت چیست؟

نکته دیگر اینکه ما وقتی که از اقتصاد صحبت می کنیم داریم از سیستم مالیه بین الملل صحبت می کنیم در علم روابط بین الملل ماکسیمایز کردن قدرت به صورت فردی مشخص نمی شود بلکه باید به این توجه داشت که ما عضوی از یک نظام هستیم و اینکه ما چگونه تامل داشته باشیم با سایر جهانیان کمک می کند تا ما به قدرت مطلوب جهت برقراری امنیت برسیم. پس ما برای ماکسیمایز کردن قدرت نمیتوانیم فقط میزان تسلیحات خودمان را افزایش بدهیم. قانع کردن مردم نیز در این پکیج می گنجد.

مورگنتا می گوید: ما اگر بتوانیم مفهوم قدرت را توضیح دهیم این به ما اجازه میدهد تا رصد کنیم و پیش بینی کنیم گام هایی را که دولت مردان در گذشته حال و آینده خواهند برداشت را توضیح دهیم و توصیف کنیم.

یک بحثی که مورگنتا مطرح می کند این است که ما باید به تکلیف عمل کنیم یا باید با نتیجه کار داشته باشیم. چیزی که مورد تأکید همه است این است که او می گوید با توجه به نظریه رئالیست ها ما باید با نتیجه کار داشته باشیم و او به شدت به کسانی که به تکلیف عمل می کنند می تازد.

قدرت یعنی توانایی اینکه سایر بازیگران را متقاعد کنیم به اینکه آن نوع از بازی را انجام دهند که مطلوب نظر ماست. اما همه آن این نیست. معنی مخالف جمله فوق این است که اگر ما نتوانیم کاری کنیم که سایر بازیگران طبق خواست ما بازی این فقدان قدرت است. قدرت سخت مانند انرژی های تمام شدنی است مانند نفت که تمام می شوند. اما قدرت نرم مانند انرژی های تمام نشدنی مانند انرژی خورشیدی است.

بین میزان و حظ ما از قدرت و توانایی ما نسبت به قانع کردن بازیگران در بازی مورد نظر ما رابطه ای مستقیم است. قدرت این است که ما بتوانیم تمام بازیگران را وادار کنیم در زمین بازی مورد نظر ما بازی کنند. برای همین ما مثلا ممکن است بتوانیم جلوی امریکا بایستیم اما وقتی وارد آژانس بین المللی می شویم می بینیم که سایر کشورها با ما نبوده اند یعنی ما فقط توانسته ایم جلوی امریکا شاخ و شانه بکشیم.

میزان قدرت در روی زمین مانند میزان و مقدار آبهای آزاد روی کره زمین است که مقدار آن ثابت است و هرگاه که ما یک مقدار از جایی برداریم آب از بقیه جاهای آن پایین می آید. در قدرت هم همین است وقتی که قدرت در کل زمین یکی است اگر یک کشور قدرت خود را بالاتر ببرد در واقع قدرت سایر کشورها کم می شود.

از دید رئالیست ها قدرت برای این خوب است که ما را سوق می دهد به سمت رفتار سیاسی موفق.

	REALISM
ACTORS	منحصرا دولت ها
INT. SYSTEM	به غایت هرج و مرج گونه
STATE	منفعت محور و قدرت جو
INDEIVIDUALS	خود خواه، سود جو
CHANGE	غیر مطلوب- تقریبا غیر ممکن در صورت وقوع بسیار سطحی

نسل دوم رئالیست ها به نئورئالیست ها مشهورند. از آنان به ساختارگرایان، واقعگرایان ساختاری و واقعگرایی ساختار مدار نیز یاد می کنند.

نقطه مرکزی در رئالیسم کلاسیک، گزینه انسانی منفعت محوری و سودجویی بود.

کنت والتز که در راس واقعگرایان ساختاری قرار دارد می گوید: برای فهم روابط بین الملل نباید زیاد روی فردگرایی تاکید کرد. وی ساختار را مورد تاکید قرار می دهد و میگوید چیزی که رفتار دولت در نظام بین الملل را شکل می دهد، معماری نظام بین الملل است و تاثیر گزینه انسان بر رفتار دولت بسیار کم است.

والتز در دو محور به رئالیسم مسائلی را اضافه می کند:

۱. سطوح تحلیل یک پدیده (levels of analysis): او گفت ما برای اینکه یک پدیده را بفهمیم باید آن را در سطوح تحلیل تقسیم بندی کنیم. و فاکتور های آن را در سه سطح زیر استخراج کنیم:

الف. در سطح بین المللی (int. level)

ب. در سطح دولتی (state level)

ج. در سطح فردی (individual level)

هر پدیده ای را می توان در همه سطوح ذکر شده بررسی کرد.

۲. ساختار (structure): تاکید مضاعف بر روی ساختار روابط بین الملل دارند. برخی از آنها معتقدند که وجه تمایز بین این دو نوع رئالیسم همین تاکید نئورئالیسم بر روی ساختار است. آنها معتقدند که این ساختار آنقدر پررنگ است که خود ساختار نظام بین الملل را در نقش یک بازیگر می دانند. یعنی بازیگران می شوند: دولت + نظام بین الملل (state + int. System) پس کنشگران دو دسته هستند.

علم روابط بین الملل از نظر والتز مهمترین واحدی که اهمیت مطالعه دارد ساختار نظام بین الملل است. توانایی های بازیگران اهمیت ویژه ای دارد. ویژگی های نظام بین الملل فقط یک ویژگی نیست بلکه خودش منبع قدرت و کنش است.

رئالیست ها معتقدند که ویژگی هر بازیگر باعث می شود که تا چه جایگاه و امکاناتی داشته باشند اما نئورئالیست ها معتقدند ساختار نظام بین الملل است که مشخص می کند هر بازیگر چه مقدار قدرت داشته باشند.

نئورئالیسم معتقد است که بالانس قدرت در میان بازیگران به وسیله ساختار نظام بین الملل انجام می شود.

والتز روی دو بحث تاکید دارد :

۱. بی نظمی نظام بین الملل

۲. بالانس قدرت

تاثیر ساختار بر نظام بین الملل از نظر کنت والتز چگونه است؟

جواب: کنت والتز می گوید فارق از اینکه چه بازیگرانی در عرصه بین الملل وجود دارد و هر کدام یک اندازه خاص خودشان را دارند ما باید به اینکه چگونه این بازیگران در کنار هم قرار می گیرند و با هم چه زاویه ای را می سازند. در اینجا اینکه این نظام و سیستم چگونه شکل می گیرد مهم است. برای مثال این سیستم شبیه ساختار بازار است و می گویند در آن عوامل مختلفی به جز سرمایه داران موثر است.

والتز می گوید: سیستم متشکل از دو چیز است: ۱. واحد هایی که در آن وجود دارند. ۲. ساختار یعنی شبکه ای که آنها را به هم متصل کرده اند. بدون ساختار اصلا شما نمی توانید سیستم را تصور کنید.

Offensive realism (نگاه واقع گرایی تهاجمی)

Defensive realism (نگاه گرایانه دفاعی)

فرق این دو تا در این است که کسانی که طرفدار دومی هستند معتقدند چیری که باید زیاد شود امنیت است اما مکتب اول معتقدند که باید قدرت زیاد شود. این به این معنی است که در نگاه اول هیچ محدودیتی برای میزان قدرت ندارد و ما باید همیشه برای بدترین حالت متصور آماده باشیم در مقابل آنها گروه دوم می گویند ماکسیمایز قدرت به دو دلیل مردود است اول اینکه این کار مطلوب نیست و دوما اینکه این کار ممکن نیست.

(رنالیسم هجومی: باید هژمون شد. رنالیسم دفاعی در نقد آن می گوید که اولاً: نمی شود هژمون شد و ثانيا جنگ رخ می دهد.)

بهترین راه برای حل این مقوله اینست که بدنبال توازن قوا باشیم و در واقع به بقا بیندیشیم.

کلیدواژه ی دیگری که رنالیسم بکار برده می شود عدم اطمینان است. (uncertainly)

Anarchy => uncertainly => security dilemma => self-help

لیبرالیسم

فرق اصلی رئالیسم و لیبرالیسم به ادعای رئالیست‌ها این است که پای رئالیست‌ها روی زمین ولی پای لیبرالیست‌ها در هواست. طینت بشر: در لیبرالیسم، بر خلاف رئالیسم، انسان موجودی مثبت است و به انسان خوش‌بین می‌باشد. موضوع در تقدیر: تفکری که اعتقاد به همکاری بین‌المللی بر مبنای پیش‌فرض‌های لیبرال‌مآبانه دارد. خوش‌بینی لیبرالیست به طبیعت انسان موجب می‌شود که قدرت در آن به چالش کشیده شود. بنابراین؛ ۱. می‌گویند که قدرت تنها ملاک در روابط بین‌الملل نیست.

۲. حرکت کلی به سویی است که مابقی دولت‌ها نیز بتوانند مانند قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل به ایفای نقش بپردازند. ۳. قائل به تغییر (change) و بهتر شدن روابط کشورها هستند.

برای محک زدن نظریات مختلف ۴ دسته از سوالات مطرح است:

۱. بازیگر اصلی (key actors): در رئالیسم دولت تنها بازیگر اصلی است در حالی که در لیبرالیسم، دولت یکی از بازیگران اصلی است و علاوه بر آن سازمان‌های بین‌المللی و گروه‌هایی غیردولتی (مانند القاعده و ماکروسافت) هم نقش دارند. {در سازمان‌های بین‌المللی دولت در آن نقش دارد ولی در گروه‌هایی غیر دولتی، دولت نقشی ندارد.}
۲. پرسش در مورد طبع بشر (view of individually): در رئالیسم طبع بشر را شر می‌دانند ولی در لیبرالیست بشر را دارای طبیعتی نیکو که تاثیرگذار بر رفتارش است، می‌دانند.
۳. نگاه به دولت (view of state): در رئالیسم فقط قدرت و منفعت را در نظر می‌گیرند ولی در لیبرالیسم منافع متعددی ذکر می‌شود که ممکن است با یکدیگر همپوشانی داشته باشند.
۴. نگاه به نظام بین‌الملل (view of int. system): از دید رئالیسم تنها آنارشی در نظام بین‌الملل حکمفرما است در حالی که در لیبرالیسم چیزهای دیگری مثل وابستگی‌های متقابل هم موجود است.
۵. تغییر (change): در رئالیسم روزه‌ای از آن موجود است. (البته در رئالیسم کلاسیک وگرنه رئالیسم ساختارگرا به کلی آن را نفی می‌کند) و این در حالی است که در لیبرالیست تغییر هم وجود دارد و هم مطلوب است.

اقتصاد در مکتب لیبرالیسم

در این دوره لیبرالیسم اقتصاد را به عنوان موتور متحرک برای همکاری‌های بین‌المللی می‌داند. مثلاً لیبرالیسم با همکاری کشورها در حوزه اقتصادی، همکاری سیاسی را گسترش دادند که مانع از بروز جنگ در اروپا شد. به طور کلی لیبرالیست‌ها به اقتصاد نگاهی سیاسی-امنیتی دارند و سعی در ایجاد همکاری‌های اقتصادی و در نتیجه آن همکاری‌های سیاسی دارند. مثلاً رابطه اقتصادی ایران و عربستان اگر مستحکم شود موجب همکاری در مسائل سیاسی مثل عراق می‌گردد.

بعد از رئالیسم و نئورئالیسم، لیبرالیسم از بزرگترین نظریات در روابط بین الملل است.

Liberalism	
View of individual	Positive, optimistic(basically good)
Actor	Not only states but also : IGOs, NGOs, multinational corporation, sub state actors
State	Capable of cooperation: common interest & seeking peace
Int. system	Int. system not as a structure but as a process
change	Possible

دسته اول در این مکتب رابرت کوهن و جوزف نای هستند. دسته دوم افرادی که در این زمینه هستند هال و واتسون هستند.

در روابط بین الملل لیبرالیسم از دهه ۵۰ و ۶۰ نام دیگری به خود گرفت تا قبل از آن زمان به آن ایده آلیسم می گفتند و به تدریج که این ایده پخته شد نام آن لیبرالیسم بود. شکل گیری این مکتب اصلا برای این بود که ایده آلیسم را تئوریزه کنند. لیبرالیست ها بر خلاف رئالیست ها خوشبین هستند و به ذات انسان خوش بین هستند. آنان معتقدند انسان مثبت است و بسیار پتانسیل زیادی برای همکاری دارد.

در مورد دولت آنان معتقدند که می توانند با هم همکاری کنند تا به صلح و هدف مشترک برسند.

آنان معتقد نیستند که نظام بین الملل یک نظام ساختار محور است بلکه معتقد هستند که این یک روند است. البته روندی که در آن تاملات چند وجهی بین بازیگران مختلف شکل می گیرد پس نظام بین الملل ساختار نیست بلکه یک روند است. نتیجه ای که می توانیم از این نگاه بگیریم این است که در نظام ساختار مند در آن بازیگران خیلی نمی توانند بر نام تاثیر بگذارند ولی اگر نگاه ما به عنوان رون باشد در این صورت بازیگران می توانند بر نظام تاثیر بگذارند. پس از این نکته نتیجه می شود که در انی ساختار تغییر در نظام بین الملل ممکن و مطلوب است بر خلاف رئالیست ها که آن را غیر ممکن و نام مطلوب می دانستند. در این نظام بازیگران مختلفی نقش دارند:

Int. governmental organization: مانند سازمان ملل، ناتو و...

Non-governmental organization: مانند سازمان صلح بین الملل، هلال احمر

بنگاه های چند ملیتی: غولهای عظیم اقتصادی که از نظر اقتصادی بسیار قوی هستند مانند مایکروسافت، اپل و...

بازیگرانی که در دل دولت ها هستند و زیرمجموعه دولت ها هستند مانند پارلمان، کنگره، و...

در دیدگاه رئالیست منفعت معمولاً از جنس امنیت و نظامی است اما در نگاه لیبرالیست ها

رئالیست ها نمی گویند که قدرت اقتصادی خوب است یا بد بلکه می گویند می تواند وسیله ای باشد برای نزدیک شدن دولت ها و کارهای مشترک با یکدیگر. آنها می گویند فقط امنیت نظامی منظور نیست بلکه امنیت اقتصادی و اجتماعی هم اهمیت دارد.

نظام بین الملل یک نظام با ویژگی وابستگی متقابل (interdependent system) است که اجزا این نظام به نوعی با هم وابسته هستند.

علت اینکه به آنها می گویند لیبرالیسم این است که آنها به پدیده ها با یک وسعت نظر نگاه می کنند. یکی از اسمی دیگر این گروه که خیلی تابلو نیست لیبرال اینترنشنالیزم است که نشان میدهد ما می توانیم به تدریج از منافع ملی جدا شویم و به سمت

منافع مشترک بین المللی برویم. نکته دیگر صفت نظریه ای صلح دموکراتیک است که می گوید ما چگونه می توانیم ریشه جنگ را با صلح دموکراتیک بخشکانیم. معنی آن این است که دموکراسی ها به جنگ هم نمی روند. یعنی اگر می خواهید صلح برقرار شود دموکراسی را در بین کشورها زیاد کنید. این سه اصطلاح مهم است.

نگاه آنها به نظام بین الملل بسیار مهم است این پاسخ آنقدر مهم است که بر اساس آن لیبرالیسم به سه قسمت تقسیم می شود. آن سه نگاه عبارتند از:

۱. Interdependence among actors

۲. Based on the idea of international society

۳. Neoliberal institutionalism

هر سه این نگاه ها به نوعی آنارشی در نظام بین الملل اذعان دارند خصوصا نگاه سوم زیرا آنها نسخه ای که داده اند برای براندازی آنارشی است. نگاه های فوق:

۱. نظام بین الملل آماده محقق شدن همکاری در بین بازیگران است. اینجا دیگر منافع ملی صرف حرف را نمی زند بلکه دغدغه مشترک بین کشورها موضوعیت پیدا می کند. کشورها در زمینه های مختلفی با همدیگر منافع مشترک پیدا می کنند و اولین منفعی که به صورت مشترک به وجود می آید منافع اقتصادی است. به این صورت بازیگران بسیار به هم پیوسته و وابسته می شوند. در واقع صدر تا ذیل جدول به هم وابسته هستند.

۲. از آن تعبیر دیگری هم می شود و آن ووابستگی انگلیسی در روابط بین الملل. هدری بال و واتسون واضح این تفسیر هستند. آنها معتقدند که انی چیزی که ما به آن اینترنشنال سیستم می گوئیم ما در واقع اینترنشنال سوساییتی است. در واقع نگاه آنها رویکر جامعه شناسانه است. چیزی که این نگاه اضافه دارد این است که در این نگاه بازیگران متنوعی با هم ارتباط برقرار می کنند یعنی یک جامعه پویا داریم و بازیگران تلاش برای ارتباط با یکدیگر دارند. در اینجا ارتباط اصل است ولی در قبلی ارتباط هدف فرعی بود.

نئولیبرالیسم

نحله ای جدید در لیبرالیسم هستند که به نمادگرایی برای افزایش همکاری های بین المللی در حوزه های مختلف مثل نظامی، سیاسی و... نگاه ویژه ای دارند. آنها در مورد حقوق بشر (human right) به سازمان های حقوق بشری نظر دارند.

مکتب انگلیسی لیبرالیسم: یکی از زیرمجموعه های لیبرالیسم است که در این مکتب دوباره بازیگران رسمی مانند دولت ها مدنظر است و علاوه بر آن سایر بازیگران نیز حضور دارند. در این سیستم تنوع بازیگران بیشتر، نمادها متنوع تر و منافع مشترک بهتر تعریف می شود. در این مکتب به جای int system از int society استفاده می شود.

نئولیبرالیسم

ساختارگرایی لیبرال و نئولیبرالیسم در دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی نظریه‌ای مسلط شد.

این دو نظریه دولت‌ها را به مثابه منفعت محور تلقی می‌کنند. (قابل فهم در چارچوب آنارشی)

سازه‌انگاری

نیروی مادی مثل نئولیبرالیسم و رئالیسم material forces

تاکید بر هویت (نیروهای هویتی) identities forces

فرق نظام و جامعه int. system and society

اینان علاقمندند که ریشه‌های منفعت و هویت‌های دولت‌ها را پیدا کنند که به مرور زمان تغییر می‌کنند.

قائم به تطور و تغییر (crucial)

لذا هم منفعت و هم هویت دولت‌ها در حال تغییرند.

در این نظریه از ارج و قرب آنارشی کاسته می‌شود.

این نگاه چند ترجمه شده است؛ برساخته‌گرایی، سازنده‌گرایی، و...

این گروه می‌گویند که روابط بین الملل و نظام بین الملل نظریه‌ای نیست که بگوییم که نظام بین الملل یک نظام آماده است و ما برویم در موردش قضاوت کنیم بلکه نظام بین الملل یک چیزی هست که همواره در حال ساخته شدن است. و در این ساخته شدن فاکتورهای متفاوتی دخیل هستند که باید به آنها اهمیت داد.

رفتار دولت‌ها در این جا باید چند چیز را بفهمیم :

- عقاید و باورها
- هویت جمعی
- نُرْم‌ها و هنجارهای اجتماعی

State behavior is shaped by:

1. Elite beliefs
 2. Identities
 3. Social norms
- } the role of culture

National interests are the result of social identities.

این گروه می‌گویند تمام تمرکز قبلی‌ها بر روی مفاهیمی مانند قدرت و... بوده‌اند و آنها از یک یز غافل بودند و آن هویت اجتماعی است. آنها عبارتند از:

۱. اعتقادات نخبگان: باید دید باورهای نخبگان در یک جامعه چیست؟ باید دید آنها دنیا را چگونه می بینند و چگونه به اتفاقات نگاه می کنند. برای مثال جمهوری اسلامی ایران مثلا برای اینکه بفهمند که چرا ایران اینقدر مشکل ساز است باید دید که آنها چه نگاهی به دنیا و نظام بین الملل دارند.

۲. هویت: مخلوطی از هویت فردی و هویت جمعی است که بیشتر هویت جمعی مد نظر است. وقتی که هویت ها را مشخص کردیم آن وقت می توانیم رابطه بین آنها را پیش بینی کنیم چه بسا جنگ بین ملیت ها بر سر منافع مادی نباشد بلکه بر سر هویت ها باشد.

۳. هنجارهای اجتماعی: اقوام گوناگون، قومیت های گوناگون و ... باید دید که چگونه هستند و این برای افرادی که می خواهند در این حوزه کار کنند باید به آنها مسلط باشند.

اگر هر سه اینها را روی هم بگذاریم شارید بتوانیم بگوییم که همه اینها می شود همان فرهنگ در نظریه سازه انگاری. در آخر می توان گفت که منافع ملی به نوعی همان هویت اجتماعی است که وقتی که خود را معرفی می کند خود را چگونه معرفی می کنم.

یه حاج خانمی می گه: در ساختار سیاسی چه ساختار آناارشی منظور باشد و چه منافع مادی هیچ چیزی را توضیح نمی دهد. خیلی کم می تواند رفتار دولت ها را به ما بفهماند. رئالیسم این را پیش بینی نمی کند که ما تعریفمان از دشمن و دوست چیست. ما باید برای اینکه ریشه صلح و جنگ را پیدا کنیم باید ریشه دوستی و دشمنی ها را پیدا کنیم. این نمی توند پیش بینی کند که دو دولت همدیگر را به رسمیت بشناسند یا خیر. برای اینکه ما بتوانیم بر این معضل فائق بیایم باید به هویت پردازیم. ان هنگام ما میتواینم برای آینده هم نسخه بدهیم. بحث دیگری که مطرح می شود آناارشی است. آنها در این مورد می گویند وقتی که می گیم آناارشی منظور توزیع نا متوازن قدرت نیست بلکه منظور این است که هویت ها بر اساس آناارشی تقسیم شده اند. یعنی هر کسی یک هویت خود را دارند.

ما دو پارادایم داریم: رئالیسم و برساخته گرایی. برای بیش از یک دهه رئالیسم که بر ادبیات بین الملل مسلط بوده است الان دارد با برسازه گرایی تحت تاثیر قرار می گیرد. نوک پیکان حمله برسازه گرا ها به سمت کنت والتز بوده است. بن مایه سخن رئالیست ها این است که آناارشی و توزیع نسبی قدرت موتور محرکه چیزی است که در سیاست بین الملل در حال اتفاق است. برسازه گرایان مخالفت می کنند با آن بحث رئالیست ها که رئالیست ساختاری خیلی چیزها رو از دست داده است و آن چیز عامل تعیین کننده تر است در نظام بین الملل و آن ایده ها، باورها و افکار بین الاذهانی که به اشتراک گذاشته می شود و شکل می دهد رفتارها را و هویت را شکل می دهد. چگونه دیدن و قرائت هر کدام از بازیگران نسبت به یکدیگر بسیار مهم است و این اتفاق نمی افتد مگر با این امر. همه تاکید رئالیست ها بر روی قدرت مادی است از طرف دیگر باید بر روی ایده های جمعی هم اهمیت داد یعنی ایده هایی که به باور جمعی تبدیل شده اند. یکی دیگر از مباحثی که مورد بحث قرار می گیرد. بر مبنی نظریات ونت چه یک نظام صلح آمیز باشد و چه منازعه آمیز این ربطی به آناارشی و قدرت ندارد. بلکه به فرهنگی که به مشارکت گذاشته می شود بستگی دارد. این است که در اینکه کل یک نظام منازعه آمیز است یا خیر اثر می گذارد. آناارشی هیچ منطق مستقلى ندارد. این است که آنچه که توضیح می دهد نظام دولت ها را رفتار مبتنی بر فرهنگ مشترک است. به این دلیل که هر بازیگر ذهنیتی از خود دارد و این تعریف از خود رابطه مستقیم دارد با دیگر بازیگران.

نظریه اسلامی در روابط بین الملل (نگرش اسلامی به روابط بین الملل)

اسلام هیچ عدالتی را در نظام بین الملل نمی بیند. (lack of justice)

نگرش به کلیدواژه ی عدالت، آغازی است بر پردازش نظریه اسلامی در روابط بین الملل

دو دنیایی بودن این ایدئولوژی، این نظریه را از سایر نظریات متمایز می کند.

فلاح و رستگاری انسان بعنوان هدف آفرینش انسان

نگاه رئالیستی متوجه محصول و نتیجه است. اما نگاه اسلامی تکلیف محور است. در انتخاب میان تکلیف و نتیجه، باید تکلیف را انتخاب کرد.

ریشه های جنگ و صلح:

نکته مهمی که در این نظریه مطرح است نگاه آن به جنگ و صلح است آن نظریه فقدان عدالت را ریشه جنگ می داند. این نگاه با سایر دیدگاه ها فرق دارد و آن اینکه این کار به خاطر نبود عدالت است و به پردازش وضع موجود نمی پردازد.

نگاه به انسان:

انسان بر اساس فطرت است و نگاه آن به انسان به عنوان موجودی مثبت است. و انسان را نیک سرشت می داند و او را خلیفه خدا روی زمین می پندارد.

نگاه به دولت:

این نظریه خود را در دولت محدود نمی کند. بلکه با کل جامعه اسلامی کار دارد. مثلاً امام برای همه مسلمانان جهان پیام می دادند. ما در قرآن آیات و احادیثی داریم که به شدت نظام مبتنی بر دولت ها را می لرزاند. یکی از نظریات اسلامی در روابط بین الملل این است که ما در نظام بین الملل یک بازیگر داریم و یک نظامی باشد که همه را شامل شود. در این نگاه منفعت جامعه اسلامی مورد نظر است.

نگاه به نظام بین الملل:

اسلام ایدئولوژی حکومت مهدوی را بنا کرده است که صریحاً مخالف حکومت جهانی می باشد (human-interest در حکومت مهدوی در تضاد با nation-interest در جریان اصلی روابط بین الملل)

تعارض امت ملت (nation-state)